

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و قد تحقق عندهم أن الشيء الوجداني لا يندرج تحت مقولتين إلا بالعرض
در مسأله فصل و حقيقتش با حقيقت فصل و اتحادش با جنس بود که عرض
شد آنچه را که ما فصل می دانیم واقعاً آن فصل شیء نیست بلکه آثار خارجی
اوست و آثار با خود آن حقیقت و ماهیت و هویت متفاوت است و این مسأله
مسلم است که شیء وجدانی لا يندرج تحت مقولتين الا بالعرض یک شیء واحد
من حيث أنه واحد این نمی تواند در تحت دو مقوله حقیقه الماهیه قرار بگیرد الا
بالعرض یعنی حقیقتش و ماهیتش مصداق برای آن مقوله نیست بلکه ممکن است
بالعرض مقولتين یا مقولات مختلفه بر او عارض بشوند و لکن خودش یک
حقیقت و ماهیت دیگری دارد بل الفصل بالحقیقه هو الذی له مبدأ هذه الأمور
فصل مبدأ این امور است، مبدأ این امور متعدده و متفاوته و معروضیت برای
مقولات مختلفه خود فصل است و بواسطه فصل است که این مقولات می توانند
با اختلاف خودشان عارض بر این حقیقت بشوند، ماهیت بشوند و هكذا فی
نظائر در نظایر این هم همینطور است نظایر همین فصل هم مسأله اینطور است
مسأله اختصاص به فصل ندارد فکل معنی هر معنایی را شما می خواهید تصور
بگیرید نوع و جنس یا حقیقت فصلیه، هر موضوعی إذا اعتبر معه معنی آخر اگر
یک معنای دیگری با او معتبر باشد فإن كان مما یغایره بحسب التحصل و الوجود
فذلك المعنی لیس فصلا له بل عرضا خارجا عنه اگر این به حسب تحصل و وجود
است که مغایرت با او دارد یعنی این معنا خودش فی حد نفسه اقتضای این

معنای دیگر را نمی‌کند بلکه از باب تحصیل و وجود است یعنی چون در خارج وجود پیدا کرده طبعاً این معانی مختلفه بر او حمل می‌شود، عارض می‌شود خود انسان، خود حیوان فی حد نفسه خودش اقتضای -فرض بکنید- آکلیت، اقتضای حرکت و اقتضای عروض اعراض متفاوته از کیفیات و کمیات را ندارد، ماهیت انسان و آن مصداق انسان، خودش فی حد نفسه چیزی نیست آن اقتضای این عوارض را ندارد فقط همان مصداقیت برای حیوانیت است ولی شما می‌بینید این عوارض مختلفی در عالم وجود برایش حمل می‌شود، می‌خورد، می‌خواهد، حرکت می‌کند، راه می‌رود هیچکدام اینها جزء فصلیت انسان نیست علم پیدا می‌کند، جهل نسبت به یک موضوع پیدا می‌کند و جهل مرکب پیدا می‌کند که خود او یک مرحله علم است علم یعنی اعتقاد است در واقع، اینها همه اموری است که داخل در آن ماهیت انسان نیست ولکن به حسب وجود، این عوارض بر او عارض می‌شوند خب این معنا، معنای که اعتبار شده است این معنا عرض است و داخل در حقیقت او نیست

و إن كانت المغایرة بینهما باعتبار الإبهام و التحصل کان فصلاً

اگر مغایرت بین اینها به اعتبار ابهام و تحصیل است یعنی آن معنایی که در این ذات اخذ می‌شود آن معنایی نیست که فقط در وجود بخواید بر این هویت خارجی حمل بشود نه! اصلاً در نفس تصور این ماهیت آن معنا هم اعتبار می‌شود منتهی این اعتبار را وقتی که شما می‌خواهید معنا کنید ترجمه کنید شرح بدهید، توضیح بدهید این معانی را بر او حمل می‌کنید وقتی که می‌گویید انسان چیست؟ شما می‌آیید و این فصل را، فصل انسانیت را می‌آیید توضیح می‌دهید برای این انسان و آن عباراتی را که به کار می‌برید آن مفاهیمی را که در قبال این انسان، نفس انسان استعمال می‌کنید این معنا می‌شود چی؟ این همان فصل است

که دارد توضیح پیدا می‌شود مثلا در نفس ناطقه آدمی شما می‌گویید که حقیقه قابله لادراک الحقایق الکلیه فرض کنید والتجرد التام والقرب الی مبدئه و ربط الی مبدئه و فاعله این مسائلی را که شما در اینجا دارید مطرح می‌کنید هر کدام اینها یک مفهومی دارد، یک ماهیتی دارد که آن ماهیت خود فصل نیست چون معنا ندارد که یک فصلی ده تا لغت برایش وضع شده باشد تقرّب، تجرّد، مبداء، استعداد، ادراک علوم کلیّه اینها همه چیزهایی است که فصل نیست و لکن این مفاهیم را و این عبارات را شما در تبیین و در توضیح فصل آوردید و این افتراق بین موضوع و بین محمول، این افتراق در ابهام و تحصیل است افتراق در توضیح است ولی شیء دیگری در اینجا نیست این دیگر عوارضی نیست که بخواهد به وجود برگردد و وجود خارجی اقتضای این ظهور را می‌کند خود همین حقیقت فصلیه انسان دارای این خصوصیتی است که این خصوصیات به خود ذات او برمی‌گردد نه به آن وجود خارجی او برمی‌گردد لذا ما می‌بینیم وقتی که انسان از این دنیا می‌رود گرچه وجود خارجی ندارد و وجود مثالی پیدا می‌کند و لکن این معانی و عباراتی که برای فصلیت او ذکر شده است می‌بینیم این عبارات همراه با او در آن عالم هم هست یعنی به همان سیر و همان جنبه تبدیل به فعلیت‌ها، همان ارتقاء، همان تجرد و همان ادراکات علوم در همان جا هم هست.

خود رسول الله هم می‌فرماید الهی زدنی فیک تحیرا این الهی زدنی فیک تحیرا اختصاصی فقط به زمان حیات رسول خدا که بگوییم از عوارض وجود است نیست، بلکه در همه اطوار وجود این حقیقت ادراک معانی کلیّه با نفس انسان معیت دارد الان هم رسول خدا دارای ادراک حقایق کلیّه و هنوز هم مستدعی این رب زدنی فیک تحیرا است نه اینکه الان که آن دنیا رفته دیگر تحیرش تمام شده و دیگر به مقام فعلیت تام رسیده است و دیگر هیچ شائبه‌ای از شوائب وجود بر

رسول خدا این مخفی نیست نه، تا ذات الهی لا یتناهی است و مطلق است این رب زدنی فیک تحیرا وجود دارد هر وقت آن ذات الهی به حدی رسید به حد یقینی رسید آن موقع دیگر استدعای رسول خدا تمام می‌شود و آن ذات هیچ‌گاه تمام نخواهد شد و آن استدعا هیچ‌گاه تمام نخواهد شد هیچ فرقی ندارد.

الان ادراک حقایق برای رسول‌الله مثل ادراک زمان حیاتش است تفاوتی ندارد منتهی آن موقع با آن بدن عنصری و مادی بود الان با بدن مثالی است در روز قیامت مجرد هم بیشتر می‌شود تفاوتی از نقطه نظر نفس ناطقه ندارد آنچه که در اینجا تفاوت داشته است بدن عنصری این افراد است نه همان حقیقت نفسیت و فصلیت، فصلیت، فصلیت دارد چه در این دنیا باشد آن نفس ناطقه فصلیت برای انسان است انسانیت دارد از این دنیا به دنیای دیگر برود و لباس خود را عوض کند باز آن نفس ناطقه وجود دارد، باز عالم برزخ را تبدیل به عالم دیگر بکند باز نفس ناطقه هست و تا وقتی که نفس و آن آثار نفس ناطقه و لوازم و ملزومات نفس ناطقه، ملزوم نفس ناطقه این ادراک حقایق است آن ملزوم چه در این دنیا باشد و چه در عالم برزخ و مثال باشد و چه در عالم دیگر باشد آن همیشه هست، اینطور نبوده که نفس ناطقه اقتضای ملزوم خود را در این عالم به واسطه حضور در این عالم بکند حضور در این عالم فقط صرفاً برای کسب فعلیت بود که البته آن هم در تحت شرایط خاص چه بسا افرادی که در این عالم به آن فعلیت‌ها نمی‌رسند و فعلیت‌ها را در پس از انتقال در آن دنیا به دست می‌آورند آن بچه‌ای که در سن پنج سالگی از دنیا می‌رود و در این دنیا قابلیت رسیدن به فعلیت را از دست می‌دهد نفس ناطقه او در آن دنیا به آن مراتب کمالیه خودش خواهد رسید الان شما نگاه کنید افراد به سوریه می‌روند و در حرم حضرت رقیه می‌روند و در آنجا خطابشان و صحبت‌شان با این حضرت رقیه چیست؟ خطاب

یک خطابی است که این طفلی را در اینجا دفن کردند و این طفل هنوز به آن مراتب فعلیت نرسیده، از این دنیا رخت بر بسته در حالی که الان در این زیارتی که انسان می‌کند که نباید زیارت یک طفل را بکند زیارت، زیارت یک انسان کامل و یک عارف لله و یک فرد متحقق به فعلیات ولایت کلیه است با این دیدگاه انسان باید برود و در آنجا زیارت بکند ما که الان داریم می‌رویم در حرم سیدالشهداء آنچه را که در آنجا هست یکی خود سیدالشهداء و یکی هم حضرت علی اکبر و دیگری بنا بر روایات حضرت علی اصغر است، آن توجهی که زائر در حرم سیدالشهداء می‌کند به امام حسین و حضرت علی اکبر و حضرت علی اصغر آن چه توجهی است؟ توجه یک پدر است و یک پسر بزرگتر و یکی هم بچه شیرخوار ولی الان هنوز هم شیرخوار است، خب شیرخوار در آن زمان بود حالا اصلاً هزار و چهارصد سال گفتن غلط است چون این بحث بحث زمانی نیست چون در زمانی که این طفل را به شهادت رساندند عبدالله رضیع این چندماهه بود خب بسیار خب، ولی هنوز این چندماهه باقی مانده است این مدتی که در عالم برزخ را طی کرده در همان چند ماهگی است؟ در همان استعداد محض حرکت نکرده ترقی نکرده؟ فعلیتی برای وی بوجود نیامده؟ این که اتلاف است، این که اتلاف عمر و سرمایه است اینکه اتلاف هدف و غایت از خلقت است که یک نفر در این دنیا می‌آید و استعداد دارد که او علی اکبر دیگری بشود خب سیدالشهداء یک بچه فرزندشان حضرت سجاد بود که او مقام امامت داشت و یکی حضرت علی اکبر بود که تالی تلو امام بود و یکی هم فرض کنید همین عبدالله رضیع خب این عبدالله رضیع الان نمی‌گوید به من ظلم شد من چرا نباید به این مقام برسم حالا امامت دوازده تا است و ما هم آن برادرمان که علی بن الحسین حضرت سجاد است و کاری نداریم آن مساله اش جدا است و آن امام

است چرا ما به آنجا نرسیدیم؟ چرا نباید به آنجا برسیم؟ چرا نباید این فعلیاتی که پیدا شده سی و چند سال این حضرت علی اکبر در پیش پدر و عمو و اینها بوده و حضرت علی اکبر در پیش امام حسن هم بوده و در تحت تربیت امام حسن هم بوده در زمان امامت امام حسن و بعد خب منتقل می شود چرا من نباید اینطور باشم؟ چرا من باید از این دنیا بروم؟ این خلاف این مساله است اصلاً ما کاری به ظلم نداریم ما به این جهت کار داریم که بالاخره این هدف و غایتی که از تحقق خلقت در یک همچنین موجودی که استعداد و قابلیت برای رسیدن به این مقامات را دارد چرا محقق نشده؟ الان ما می رویم نگاه می کنیم می بینیم در اینجا می گوئیم یک بچه شیرخواری در اینجا هست حتی اگر خب بالاخره بچه که بدنش بزرگ نمی شود الان اگر قبر را نبش کنند آن بدن را ببینند آن بچه هم هست و در همان جا است نگاه ما یک نگاه فرد عامی است، نگاه فردی که حقیقت نفس را حقیقت فصل را فقط در بدن عنصری می بیند، خب بدن عنصری که فصل نیست این که لحم است، اینکه عظم است، اینکه فصل نیست، فصل یک حقیقت مجرده است که آن هیچ ارتباطی با آن شیء خارج ندارد، آن شیء خارج یک وقتی فرض کنید که وقتی به دنیا می آید و یک کیلو وزنش است وقتی هم که از دنیا به سن شبابی و ربیعان عمر و شباب و اینها می رسد فرض کنید صد و چهل کیلو وزنش می شود وقتی هم که می رسد به شیخوخیت برمی گردد پنجاه کیلو یا شصت کیلو وزنش می شود خب این فصل ناطقه اش در اینجا تغییر پیدا کرد یعنی وقتی که شما یک فردی را که الان صد و چهل کیلو وزنش است شما باهاش صحبت می کنید این آمد رژیم گرفت و وزنش را به هفتاد رساند یک دفعه فصل ناطقه اش نصف می شود و شما نفسش را، فصل او را شما دیگر نصفه می پندارید می گوئید نصف حرفه ایم را می فهمد این دیگر از خنگی درآمده تازه

رفته رژیم گرفته یک مقداری مخش باز شده ناطقه‌اش یک مقداری تازه رشد کرده بالا رفته و مطالب را بهتر می‌فهمد خب اینکه الان در اینجا با رژیم از دست داد و فردا با چند تا پلو و خورشید دوباره به دست می‌آورد خب اینکه نفس ناطقه نیست اینکه فصل نیست الان ما دیدگاهمان نسبت به افراد، دیدگاه دیدگاه عوام است می‌رویم نگاه می‌کنیم ای داد ای عبدالله رضیع تو را کشتند و الان تو بچه هستی و دلم به حالت بسوزد در حالی که این الان برای خودش عارفی شده این الان برای خودش یک ولی‌خدایی شده در آنجا تالی تلو حضرت علی اکبر شده هیچ تفاوتی در آنجا ندارد.

چرا باید دیدگاه ما در آن دیدگاه محقرانه و کوتاه و متنازل عرفی باقی بماند؟ چرا ما نباید دیدگاهمان در این چیزها تغییر پیدا کند؟ ما این را در حالات بزرگان نسبت به این گونه موارد می‌دیدیم و مشاهده می‌کردیم در این زیارات، در این جاهها و در این امکنه و اینها دیدگاه آنها را در این مقام و دیدگاه آنها را نسبت به آن ما کاملاً مشاهده می‌کردیم.

عرض کردم خدمتتان یک روز در یک جلسه‌ای بودیم خیلی از افراد معممین تهران بودند همه صاحب لحنیه بودند و امثال ذلک و من بیست و دو سالم بود معمم شده بودیم تازه عمامه گذاشته بودیم هنوز لحنیه پیدا نکرده بودیم خلاصه در آن مجلس بودیم و یکی از این آقایان که فوت کرده راجع به کلام یکی از افراد که حرفش حرف درستی بود و آن مساله‌ای که آن شخص مطرح می‌کرد حرف اشتباهی نبوده و به مشی و مرامش کاری نداریم ولی مطلبی را که نقل می‌کرد مطلبش مطلب صحیحی بوده و آن هم از دنیا رفته در تهران هم مجالسی داشته اهل علم نبوده ولی مجالسی داشته، او از قول او نقل می‌کرد و به طعنه این مساله را مطرح می‌کرد که بله فلان کس گفته است که حضرت رقیه معلوم نیست

که او از یک پیغمبر الهی مقامش الان پایین تر باشد و این خیلی تعجب می کرد و بقیه هم او را تأیید می کردند آخر جالب اینجاست که بقیه هم تأیید می کردند و تقریباً سی نفر در آن مجلس بودند و تأیید می کردند و همه هم ریش ها سفید، ریش سیاهشان ما بودیم آن هم که نداشتیم فقط یکی دو سانت بیشتر نبود با ریش یکی دو سانت نمی شود کار پیش برد، نمی شود کاری کرد ریش خودش خیلی مساله است للهیکل قسط من الثمن و خیلی با تعجب! می گفت آخر این چه حرفی است که ایشان می زند؟! آن مقام وحی دستش را هم اینطوری می برد بالا آن مقام وحی و مقام نزول جبرائیل کجا خب بله ما احترام می گذاریم گفتم خیلی ممنون می خواستید آن را هم نگذارید یک دفعه حاج و واج ماندند که این نخود وسط آش دوباره آمد اظهار لحيه ای کرد و گفتم می خواهید او را هم نگذارید بعد همین طوری ماند که به ما چی بگوید؟ بعد من آمدم این قضیه را برای مرحوم آقا نقل کردم و عرض کردم او از دنیا رفته همان شخصی که از قول او نقل می کرد در تهران مجالسی داشته و از دوستان مرحوم آقا و آقای انصاری بود و فوت کرده ایشان گفتند: چه اشکالی دارد؟ - خیلی راحت - چه اشکالی دارد؟ چه اشکالی دارد که حضرت رقیه که دختر سیدالشهداء است این مقامش بالاتر از آنها نباشد؟

ما دیدگاهمان به حضرت رقیه دیدگاه یک دختر است، یک دختر بچه است ولی اگر آن در این دنیا حیات پیدا می کرد و در تحت تربیت بود و در زیر سایه امام علیه السلام آن مراتب فعلیت را طی می کرد چرا نمی رسید چه دلیلی داریم؟ ببینید چقدر راحت ما اینطوری می کنیم آن مقام وحی خیلی رفت بالا این قضیه مقام وحی کجا و مثلاً حضرت رقیه کجا؟ نه آقا جان نه این حرفها نیست معلوم نیست که اگر الان حضرت موسی و عیسی ای زنده بودند به زیارت حضرت

رقیه نمی‌رفتند و بلکه هر روز هم می‌رفتند و هر روز از او استدعای تقرب الی‌الله را ازید فزاید می‌خواستند حالا کی این حرفها را زده؟ حالا چون این دختر امام حسین و در سن سه سالگی است تمام شد یا اینکه مطلب خیلی بالاتر از این حرفهاست.

ما نفس ناطقه را و فصلیت را فقط منحصر در یک نمود خارجی گرفتیم و بعد در آن حقیقت درماندیم اگر آن فصل ناطقه را فصلی بگیریم که بدانیم آن مربوط به وجود خارجی نیست بلکه یک تعینی برای خودش دارد جدای از این به این اشتباهات مبتلا نمی‌شویم ببینید چقدر مطالب فرق می‌کند چقدر دیدگاههای انسان فرق می‌کند واقعاً خدا رحمت کند این صدرالمتالهین را کسانی که اینها را نمی‌خوانند به این مطالب گیر می‌افتند و دچار می‌شوند البته بخوانند و بفهمند و به کار بیاندازند صرف خواندن نیست و چقدر این مطالبی که خب هست فکر انسان را باز می‌کند و فهم انسان را باز می‌کند و انسان را نسبت به آن واقعیات روشن می‌کند و در مسائل عملی انسان هم تأثیر دارد.

تلمیذ: شما قبلاً آورده‌اید که اشراف پیامبر بعد از مرگ بیشتر می‌شود توجیه این مطلب چگونه است؟

استاد: نسبت به میل خود نفس ناطقه درست است نفس ناطقه یک حقیقت مجرد است ولی آن حقیقت مجرد محدود است به یک حدودی مطابق با تعلقش به نفس که تعلقش به بدن و تعلقش به نفس دانیه که آن متعلق بدن است این یک سری محدودیت‌هایی را که دارد آن جنبه فعلیت و آن جنبه تجرد را آنطوری که باید و شاید که نسبت به خود آن بکارگیری اقتضائات خودش آنطور که باید و شاید ندارد، ببینید خود این تعلق نفس نسبت به بدن خودش یک سری محدودیت‌های را ایجاد می‌کند شما وقتی که دلتان درد می‌کند با آن دل درد

بنخواهید نماز بخوانید حضور قلبتان بیشتر است گرچه حالا به مقام عرفان هم برسید و به مقام فنا و بقاء هم رسید وقتی دل درد می‌کند این دل درد بالاخره برای انسان نسبت به وضعیت یک محدودیتی می‌آورد، وقتی که انسان در این دنیا یک اشتغالی دارد آن اشتغال یک محدودیتی خواهی نخواهی خواهد آورد و این لازمه این تعلق نفس به بدن است وقتی که نفس این تعلقات را از دست داد دیگر نه دل دردی دارد نه سردردی دارد، نه بگیر بگیری دارد، نه تشویشی دارد نه دغدغه‌ای دارد که الان فلان چیز چه خواهد شد؟ همین تعلق نفس ناطقه به بدن او را از دایره انبساط تام و دایره بهجت تام بیرون می‌آورد و او را محدود به بعضی از حدود وجودیه و لوازم وجودیه این دنیا می‌کند چون در این دنیا محدود به این امور هست، آن وضعیت انبساط تام را خواهی نخواهی نخواهد داشت.

تلمیذ:

استاد: ببینید بحث ارشاد و اینها این یک بحثی است که مربوط به اطلاع انسان می‌شود، نسبت به آن احکام کلیه، احکام تکلیفیه و انطباقش با موجودات خارجیه در هر زمان و در هر مکانی این یک بحث است، یک بحث دیگر بحثی است که خود صفات ربوبی و اسماء ربوبی آیا دارای محدودیت هستند یا نیستند، آن یک مطلب دیگر است الان من در اینجا فرض بکنید که در این اتاق هستم الان من در این اتاق هستم آنچه را که الان در این اتاق می‌بینم آیا واقع هست یا نیست؟ الان بیرون از این اتاق نیستم ولی آنچه که در این اتاق است این اتاق الان محدود به یک دیواری در آنجا و یک دیواری در اینجا و این دو یک مستطیلی است که این دوازده متر و این شش متر و شانزده یا هفده متر مساحت این اتاق است خبری از آن صحن فیضیه ندارم که آن صحن فیضیه الان چه خبر است؟ آنچه را

که نسبت به این اتاق الان هست گرچه من بیرون نرفتم و اطلاع وسیع تری نسبت به فضای این مدرسه و فضای سبز، درخت‌هایش، حوضش، آبش، باغچه‌ها و اینها ندارم - مثال دارم می‌زنم - ولی آیا نسبت به آنچه که در این اتاق هست آیا جاهل هستم یا عالم هستم؟ صحبت ما در این است که آنیکه می‌گوید جغرافیا در محدوده این اتاق ما داریم صحبت می‌کنیم آن کسی که الان در این اتاق است فرقی نیست بین اینکه این کاغذ در اینجا باشد یا اینکه این کاغذ در این طرف این دستگاهها باشد در هر دو طرف دارد این کاغذها را می‌بیند این کاغذ الان در اینجا است بعد آمد آمد حرکت کرد آمد رفت رسید به اینجا این چه کاری به سخن فیضیه دارد؟ ارشادی که یک ولی خدا دارد می‌کند نسبت به مطالبی که در این عالم وجود اتفاق می‌افتد و نسبت به حقایقی که بعد هست و مطالبی که هست و اشرافی که بر نفوس دارد و انس و استعدادها که بعد پیدا می‌شود و منطبق بر آن سعه‌ها و استعدادها باید تکلیف بیاورد همه اینها آن چیزی است که شما در این اتاق دارید می‌بینید این چه فرقی در اینجا وجود دارد؟ چه جهلی در اینجا وجود دارد؟ حالا نسبت به فیضیه بنده اطلاع ندارم نسبت به سخن به این اتاق چه ربطی دارد؟ آنچه را که در این اتاق است الان ایشان در اینجا نشستند ایشان در اینجا نشستند همینطور یکی یکی و بعد به اینها ختم می‌شود این از افرادی که در اینجا هستند کتابهایی که دارند مسائلی که در اینجا هست سنگی که هست ساعتی که هست، در این محدوده این اتاق آیا جهل وجود دارد یا ندارد؟ پیغمبر این است

تلمیذ:.....

استاد: مساله اشراف ببینید صحبت اینکه اشراف بیشتر است اشراف چیست؟ آیا اینکه اشراف بیشتر است از محدوده تربیت خارج است یا نه؟ آن اشراف

بالتر به آن میزان برای تربیت و علم چه ارتباطی دارد؟

تلمیذ:...

استاد: ببینید اطلاع بر مشیت در هر دو جا هست و یکسان است اینطور نیست کسی که از اینجا برود در جای دیگر آن احاطه‌اش یک مرتبه بالا برود و یک امر جدیدی پیدا بشود احاطه‌ای که فرد نسبت به مشیت پیدا می‌کند این احاطه به رفع مانع و رفع حاجب است، مثال که برای شما زدم این مثال مثال خوبی بود ببینید شما الان در یک حالت توجهی الان هستی علم شما استعداد شما، هوش و ذكاء و آن به اصطلاح خصوصیات نفسانی شما برای ادراک علوم یک محدودیت خاصی دارد و در آن محدودیت شما می‌توانید از علوم استفاده کنید تا جایی که آن محدودیت‌ها به شما اجازه بدهد این هست یا نیست؟ این آمادگی را هر کدام از ما داریم که با توجه به آن استعدادی که داریم به آن فهمی که داریم و به آن چیزی که داریم بتوانیم کتاب اسفار را که باز می‌کنیم بتوانیم بفهمیم، فصوص محی‌الدین را که باز می‌کنیم بتوانیم بفهمیم مساله ریاضی را نگاه می‌کنیم بتوانیم حل بکنیم درست شد اینها همه بستگی به آن میزان و قدرتی است که هر شخصی یک مقداری از آن میزان و قدرت را دارد یکی حالا این مساله ریاضی را در یک ساعت حل می‌کند یکی در نیم ساعت حل می‌کند و یکی هم در یک دقیقه حل می‌کند درست شد همه این سه مرتبه که در اینجا هست بر حسب این موقعیتی که دارند بر آن حسب موقعیت اینها می‌توانند به این مطلب دسترسی پیدا بکنند آن کسی که مساله ریاضی را در یک ساعت حل می‌کند بواسطه رفتن از این دنیا به آن دنیا یک دفعه به نیم‌ساعت تبدیل نمی‌شود آن باز همان یک ساعت است آنی که در نیم‌ساعت حل می‌کند بواسطه رفتن در این دنیا یک دقیقه نمی‌شود باز همان نیم ساعت است آنی که یک دقیقه حل می‌کند باز همان یک

دقیقه است پس فرقی چیست؟ فرقی اینجاست شما که در اینجا الان این مساله ریاضی را در نیم ساعت حل می کنید در چه شرایطی حل می کنید؟ در شرایطی که سردرد نداشته باشید، در شرایطی که غذا زیاد نخورده باشید اما اگر یک کله پاچه با سه تا نان سنگک نمی دانم صبح تناول فرموده باشید نه تنها مساله ریاضی را حل نمی فرمائید بلکه سلام و علیک به رفیقان را هم یادتان می رود شیخ را سید می بینید و سید را شیخ می بینید چشمهای یک طور دیگر دارد کار می کند، قاعده مساله ریاضی حل کردن نان و پنیر خوردن است به مقدار کم نه یک کله پاچه و امثال ذلک، شرایط برای این استعداد برای نیم ساعت را دارید ولی استعداد کی بروز می کند؟ وقتی که سردرد نداشته باشید دل درد نداشته باشید عرض کنم حضورتان گرفتاری نداشته باشید خبر بدی به شما نرسیده باشد اشتغال فکری نداشته باشید این مجموع این مطالب که اگر رفع بشود مزاج و فکر در شرایط آماده برای حل باشد شما این مساله ریاضی را نیم ساعته حل خواهید کرد درست شد این را می گویند استعداد نفس ناطقه برای حل این مساله و این مطلب علمی حالا اگر شما آمدید و همین که می خواهید مساله را حل کنید دل درد گرفتید قرص معده را یادتان رفته بود بخورید چی می شود؟ حل نمی شود این است قضیه، آن پیغمبر و اولیاء خدائی که در این دنیا هستند همانهایی هستند که در همان مرتبه اند یا یک دقیقه حل می کنند یا نیم ساعته حل می کنند یا یک ساعته یا ده ساعته یا صد ساعته، آنجا چیزی اضافه نمی شود یعنی رسول خدا که الان از این دنیا رفته اشرافی که هست نه به معنای این است که بر مصلحت واقعیه اشراف دارد و در آن موقع نداشته نه اینکه در آن موقع که در دنیا بوده عمرو را فرزند عادل می دید حالا که آمد در این دنیا می بیند فاسق است نه اینکه در آن دنیا که بوده برای تربیت او یک دستور بوده حالا که اینجا آمد بگوید من

اشتباه کردم یک دستور دیگر بدهد تمام اینها چیست؟ همه باطل است آنچه را که نفس رسول خدا نسبت به مقام مشیت و اراده پروردگار در دنیا می‌دید همان را الان در آخرت می‌بینید بدون هیچ کم و زیادی ولکن از باب اینکه خود نفس وجود در دنیا یک عایقی است خود نفس بودن در این دنیا یک عایق است خود نفس تعلق به بدن و امثال ذلک.

مرحوم آقای انصاری می‌فرمودند چه خبر است؟ چقدر در دنیا بمانیم این دنیا را هم دیدیم یا گرفتاری است یا قرض است یا مرگ است یا نمی‌دانم چی است یا غصه این است یا غصه آن است اینها را هم دیدیم دیگر برای چی بمانیم؟ ایشان اواخر عمر می‌فرمودند برای چی دعا می‌کنید که گوسفند نذر می‌کنید و دعا می‌کنید که من بهتر شوم دارید می‌بینید آقای آقاسیدمحمدحسین را باید برود از تهران برای ما دکتر به همدان بیاورد، دکتر قلب بیاورد، دکتر اعصاب بیاورد حالا خب کسی که در آن دنیا می‌رود یک فشارخون و قلب و اعصاب دارد دیگر ندارد کسی که در آن دنیا می‌رود دیگر گرفتاری و مرگ و میر اینها دارد؟ اینها را دیگر ندارد این عایق‌هایی که از توجه نفس به آن سمت کم می‌کند و بواسطه تعلق نفس متوجه می‌کند این عایق‌ها همه برداشته می‌شود این را می‌گویند اشراف بیشتر، نه اینکه نسبت به خود مصالح خود فرد و مصالح خود شخص این الان طرز فکرش عوض می‌شود طرز برداشتش عوض می‌شود پس رسول خدا که می‌رود در آنجا اصلاً در آنجا رب زدنی فیک تحیرا باز از اینجا بیشتر باز بخاطر همین مساله که خود همین این ارحنی یا بلال مال کجاست؟ مگر پیغمبر به آن مقام نیست ارحنی یا بلال برای چی است؟ معنایش چیست؟ معنایش این است که من رسول خدا حالم فرق می‌کند که آیا تنها در کوه باشم و هیچ کس به من ارتباط نداشته باشد یا اینکه صبح هنوز از خواب بلند نشده در

می‌زنند آن دوتا یابوی عمر و ابوبکر بلند می‌شوند تشریف می‌آورند در منزل و مطالب مطرح می‌کنند آنها نرفتند ابو عبیده جراح تشریف می‌آورد آنها نرفتند ابوسفیان شرف حضور پیدا می‌کند آنها نرفتند نمی‌دانم مغیره و فلان و این چیزها دق‌الباب می‌فرمایند صبح تا شب من باید بنشینم قیافه نحس این فرض بکنید ثمره عالم خلقت را ببینیم عمر است و ابوبکر و ابوسفیان یک علی بلند نمی‌شود بیاید اینجا پیش من، این حال پیغمبر اگر فرض بکنید که در آن وضعیت باشد یا در این وضعیت باشد یکی است؟ هیچ تفاوتی نمی‌کند؟ آنی که الان مقام جمع و مقام بقاء را با ادراک توحید توأم کرده دلیل نمی‌شود بر اینکه بواسطه تعلق با نفس و بدن و با این مشکلات خود را در مضیقه احساس نکند یعنی هیچی هیچی اصلاً هیچ تفاوتی نیست اگر اینطور است پس ارحنی یا بلال یعنی چی؟

اگر اینطور است پس «إِنَّهُ لِيُغَانُ عَلَيَّ قَلْبِي وَإِنِّي لَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ سَبْعِينَ مَرَّةً»^۱ یعنی چی؟ آیا این «لِيُغَانُ عَلَيَّ قَلْبِي» الان هم هست؟ الان هم در آن دنیا استغفار هست؟ یا اینکه این «لِيُغَانُ» تمام شد استغفار تمام شد؟ لازمه بودن در این دنیا خبر بد شنیدن است، این خبر بد شنیدن در آنجا نیست لازمه بودن در این دنیا دل درد و سردرد و پادرد است این دل‌درد و اینها در آن دنیا نیست.

تلمیذ:.....

استاد: خب اینها همه بوده بله بعد از رحلت نه اینکه رفته بالا آن بعد از رحلت تأثیرش را گذاشته بعد از رحلتی که این قضیه هست آن در همان زمان حیات تأثیرش را گذاشته، چون برای آنها قبل و بعد معنا ندارد اینطور نیست که چون بعد اتفاق بیفتد پس آن موقع بایستی مثل اینکه فرض بکنید یک نفر از دنیا

۱- مستدرک ج ۵ ص ۳۲۰

می‌رود یادش می‌رود که برای این بنده خدای رفیقش صلاة ليله‌الدهر بخواند بعد از یک هفته یادش می‌آید می‌گویند همان موقع بلند شو بخوان نباید بگویی که یادم رفته آن صلاة الیل الدهر یک هفته دیگر کی ثوابش را به همان دادند؟ همان موقع که از دنیا رفته این را آن موقع بهش می‌دهند چون در آن دنیا ملکوت فعل خارجی، آن فعل مشمول قاعده زمان و متدرج الحصول است ملکوتش که مشمول این نیست ملکوتش الان هست آن ملکوت الان هست فعل خارجی آن یک هفته بعد باید اتفاق بیفتد یک دقیقه این طرف و آن طرف هم اتفاق نمی‌افتد ولی ملکوتش، مثالش، اثرش، معنویتش، باطنش الان است و الان است و یک میلیارد سال قبل است و اصلاً مافوق زمان است و اصلاً یک میلیارد سال قبل اصلاً این تعبیر، تعبیر به اصطلاح عامیانه است، ملکوت هیچ وقت دایره زمان نیست فعلی که من انجام می‌دهم آن فعل باید یک هفته دیگر در روز فلان در ساعت فلان و در دقیقه فلان باید اتفاق بیفتد ولی آن ملکوتی که مترتب بر این است چون فرض بر این است که فعل هم اتفاق می‌افتد نه اینکه اتفاق نیفتد یک وقت توانست پس اصلاً نمازی نخوانده فرض این است که نماز خوانده خواهد شد و متعهد خواهد شد حالا اگر به ما بگویند که آقا فرض کنید این فعل که انجام نشده چطور اثرش یک هفته قبل است خب اثر مربوط به ملکوت است و اینها را شما باید به این آقایان بفرمائید که بعد از این بحث ما است این آقایانی که در بحث ما می‌آیند و اشکالاتی که وارد می‌کنند بحث اصول، اینها را باید به آنها بفرمائید که چطور چیزی را که در عالم تحقق ندارد انشاء مولا به آن تحقق پیدا می‌کند که حالا انشاءالله تتمه‌اش برای بعد.

تلمیذ:.....

استاد: عالم دنیا همین است عالم دنیا چیست؟ عالم دنیا سنگ است و

چوب است و فرش است و استکان و نعلبکی و اینها این عالم عالم دنیا است مگر غیر از این چیز دیگری هم هست این می‌شود عالم دنیا بقول امروزی‌ها ماده را هرچی بوده رفتیم کشف کردیم ماتریال را هم به دست آوردیم و چیزی ته‌اش نمانده دیگر و هرچی بود دیدیم، خب این عالم دنیا این است یک بهار داریم و یک تابستان و پاییز و زمستان، درختش این است و درخت به بالا می‌رود در زمین فرو نمی‌رود، بعضی‌ها به جای اینکه بالا بروند در زمین فرو می‌روند اینها چیزهایی است که در دنیا دیدیم و هرچی هم بگذرد همین است صد سال پیش همین بوده پانصد سال پیش هم همین بوده و بعد هم همین خواهد بود آن مرتبه‌ای که مراتب علم و ادراک مربوط به عوالم کلیه و بروزات اسماء و صفات است در عوالم مجرده لذا امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: آن سعه و عظمت عالم دنیا نسبت به عالم برزخ مثل قطره‌ای است به دریا برای همین است بخاطر محدودیت است یعنی این عالم دنیا با این همه سعه‌ای که دارد که تاکنون کشف نشده است و هیچ‌گاه کشف نخواهد شد آن سعه‌ای که دارد نسبت به عالم مثال مثل یک قطره است نسبت به دریا خب اضافه بر این چه چیزی را انسان می‌تواند به دست بیاورد؟ چه نقطه مجهولی را در اینجا می‌تواند بدست بیاورد؟ آنچه را که در آن رسول خدا در مقام رب زدنی فیک تحیرا می‌فرمایند مربوط به آن علم کلی است آن مربوط به علم کلی و ظهورات علم کلی است که آن ظهورات و بروزات علم کلی حتی ممکن است در آن عالم خارج تحقق پیدا نکند همه اینها در نفس رسول‌الله تحقق پیدا می‌کند عالم خارجش همین است آن علم کلی موجب نمی‌شود این درخت سروی که الان در اینجا است و سه متر قدش است شش متر بشود این همین سه متر خواهد بود، سنگی که در آنجا هست تبدیل به برلیان نخواهد شد همین سنگ خواهد بود آن آجری که من الان دارم می‌بینم در

این دیوارها و اینها این آجر تبدیل به خشت طلا نمی‌شود این آجر تا آخر همین آجر است آن علمی که در نفس رسول‌الله ظهور پیدا می‌کند آن غیر لایتناهی است و هرچه هست او است آجر که چیزی نیست آجر آجر است شما می‌اندازید کنار، حتی بهشت و اینها هم در آن مقام وجود ندارد جنه‌الفردوس هم حتی در آن مقامها نیست اینها همه ظهورات خارجی است آنها همه ظهورات نفس است ظهورات خارجی که وجودش مشخص است اصلاً در ظهورات خارجی خود رسول‌الله مفیض است پس چطور ممکن است بگوید رب زدنی فیک تحیراً خود او مفیض همین علم است در خارج و مظهر اوست در عالم خارج در همه مراتبش ماده باشد، مثالش باشد و سایر اینها، آن وقت آن روایتی که امام باقر علیه‌السلام امام صادق می‌فرماید: «إِنَّ اسْمَ اللَّهِ الْأَعْظَمَ ثَلَاثَةٌ وَ سَبْعُونَ حَرْفًا أُعْطِيَ مُحَمَّدٌ صَ اثنین و سبعمین حرفاً و حُجِبَ عَنْهُ حَرْفٌ وَاحِدٌ»^۱

به آن اسم واحد همان مقام ذات است که رسول‌الله آن را رب زدنی فیک تحیراً می‌کرد یعنی ما مظهر هفتاد و دو اسم هستیم در مقام انشاء و در مقام ظهور و در مقام تفصیل، تفصیل آن مراتب اصیل، اما آن اسمی که تمام اینها از او نشأت می‌گیرد آن اسم همان حقیقت ذات لایتناهی است که همه اینها از اوست و همه ائمه و اولیاء به آن سمت توجه دارند آن چیزی است که در ظهور قرار می‌گیرد در بروز قرار می‌گیرد آن رب زدنی فیک تحیراً به آن یک اسم برمی‌گردد
تلمیذ:.....

استاد: یعنی از باب همین نفس هویت است نفس هویت و تعین است اسم در اینجا به معنای تعین و تشخیص است گرچه آن تشخیص تشخیص بدون ظهور

باشد.

تلمیذ:.....

استاد: خب همین هم جزء برنامه ماست من گفتم برای هر کسی برنامه خاص است لذا عرض کردم کسی که در این دنیا کار نکند آنجا بهش نمی دهند می گویند سهمت را در آن دنیا خراب کردی برای شخصی این دنیا بیست سال است می گویند بیست سال به اینجا دادیم بقیه را آنجا کمکت می کنیم برای یک شخصی سی سال است برای یک شخصی هفتاد سال است برای یک شخصی پنج سال است هیچ اینها تفاوتی در این قضیه ندارند این هیچ تفاوتی اینها در قضیه ندارند یعنی آن در پرونده اش پنج سال در اینجا نوشته شده است این پنج سال را باید در اینجا فکر کند یک روز از این پنج سال نباید کم بشود اگر پنج سال کم بشود از کیسه اش رفته، گرچه یک بچه پنج سال چیزی نمی فهمد ولی به همین مقدار بودن در این دنیا ظرفیتی پیدا می کند برای آن طرف در روایات هم داریم «فَخُذُوا مِنْ مَمَرِّكُمْ لِمَقَرِّكُمْ»^۱

۱- بحار ج ۷۰ ص ۸۸